

چکیده

پس از پیروزی انقلاب ایران، به رغم ثبات برخی از عوامل موثر بر سیاست خارجی، رفتار خارجی این کشور در قبال اسرائیل دچار دگرگونی اساسی شد و حالت منازعه جویانه به خود گرفت. مقاله حاضر با بررسی سه پارادایم عمده در رشته روابط بین الملل؛ یعنی واقع گرایی، لیبرالیسم و سازنده گرایی، این فرضیه را به آزمون می گذارد که رفتار خارجی ایران پیش از انقلاب بیشتر به وسیله عوامل و نیروهای مادی شکل گرفته بود، در حالی که سیاست خارجی ایران پس از انقلاب بیشتر تحت تأثیر عوامل و نیروهای هنجاری قرار دارد. در نتیجه، پارادایم واقع گرایی برای تبیین سیاست خارجی ایران در زمان شاه کارآیی بیشتری دارد، در حالی که پارادایم سازنده گرایی برای توضیح سیاست خارجی ایران تواناتر به نظر می رسد. برای آزمون این فرضیه، نویسنده تاریخچه روابط ایران و اسرائیل را نیز بررسی کرده و نشان می دهد که با توجه به پارادایم شکل دهنده جهان بینی رهبران دو نظام پیش و پس از انقلاب، هر دو حکومت در جهت تأمین منافع ملی گام برداشته اند. لازم به ذکر است که این مقاله بخشی از پروژه مطالعاتی نویسنده با معاونت پژوهشی دانشگاه امام صادق تحت عنوان «ایران و رژیم صهیونیستی: از همکاری تا منازعه» می باشد.

کلید واژه ها: سیاست خارجی ایران، منافع ملی، اتحاد و ائتلاف، منازعه، واقع گرایی،

سازنده گرایی

* اسناد یار روابط بین الملل در دانشگاه شهید بهشتی

در این مقاله به دنبال آن هستیم که دریابیم کدام نظریه روابط بین الملل تغییر در سیاست خارجی ایران در قبال رژیم صهیونیستی پس از انقلاب اسلامی را بهتر تبیین می نماید. از آنجا که برخی از عوامل داخلی و خارجی تعیین کننده سیاست خارجی همچون موقعیت ژئوپلیتیکی، منابع اقتصادی و ساختار نظام بین الملل در دوران حکومت پهلوی و نظام جمهوری اسلامی ایران ثابت بوده، چرا در رفتار خارجی ایران پس از انقلاب در قبال اسرائیل تغییر اساسی صورت گرفته است؟ به عبارت دیگر، کدام نظریه می تواند رفتار ایران را بهتر توضیح بدهد؟

در مورد روابط منازعه آمیز یا همکاری جویانه کشورها با یکدیگر، سه پارادایم واقع گرایی (رئالیسم)، کثرت گرایی (پلورالیسم و یا لیبرالیسم) و سازنده گرایی در رشته روابط بین الملل مطرح است. در مقاله به توضیح هر یک می پردازیم و سعی می کنیم ضمن توضیح نظریه سازنده گرایی سیاست خارجی، به تبیین سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران بپردازیم. فرضیه اول این است که رفتار ایران در دوره پهلوی به وسیله عوامل و نیروهای مادی شکل می گرفت، در حالی که رفتار جمهوری اسلامی ایران بیشتر به وسیله عوامل و نیروهای هنجاری شکل گرفته است. به عبارت دیگر، سیاست خارجی پهلوی در قبال اسرائیل را نظریه واقع گرایی، و سیاست خارجی جمهوری اسلامی در قبال اسرائیل را نظریه سازنده گرایی بهتر می تواند تبیین نماید. از این رو، با توجه به پارادایمی که شکل دهنده جهان بینی رهبران هر یک از دو نظام پهلوی و جمهوری اسلامی بوده، هر دو حکومت در راستای منافع ملی خود گام برداشته اند. در این مقاله به نقش عوامل تعیین کننده قبلی و هنجاری سیاست خارجی ایران پس از انقلاب می پردازیم.

در بخش اول، نظریه های منازعه و همکاری در روابط بین الملل را مرور می نماییم و در بخش دوم، روابط ایران و اسرائیل قبل و بعد از انقلاب را به اختصار بررسی خواهیم کرد. در بخش سوم، نشان می دهیم که نظریه واقع گرایی و سازنده گرایی به ترتیب روابط دو کشور قبل و بعد از انقلاب اسلامی را بهتر توضیح می دهند. در بخش چهارم و پایانی، استدلال

می‌کنیم که سیاست خارجی ایران سیاستی مبتنی بر منافع کشور می‌باشد.

نظریه‌های منازعه و همکاری در روابط بین‌الملل

در رشته روابط بین‌الملل تلاش‌های زیادی برای فهم چرایی منازعه و همکاری میان دولتها صورت گرفته است. در این رشته در مورد دلایل رفتاری دولتها سه پارادایم عمده وجود دارد: واقع‌گرایی، لیبرالیسم و سازنده‌گرایی. واقع‌گرایی دیدگاه مسلط در رشته روابط بین‌الملل پس از جنگ جهانی دوم بوده است. افرادی چون جرج کنان، والتر لیمپن، هانس مورگنتا، رینولد نیبوه‌ر، آرنولد ولفرز و کنت والتز از شخصیت‌های شاخص در این دیدگاه می‌باشند. مورگنتا را می‌توان نظریه پرداز اصلی واقع‌گرایی به شمار آورد. از دید او، سیاست بین‌الملل صرفاً در مورد «منافع به معنای قدرت» می‌باشد. به عبارت دیگر، اهداف و مقاصدی که دولتها دارند، توسط دیگران از طریق اعمال قدرت تعدیل و محدود می‌گردد. از این رو، قدرت خود به صورت یک هدف اصلی در سیاست خارجی دولتها در می‌آید.^۱

بدین ترتیب، قدرت مفهوم اصلی در تفکر رئالیستی است و نیروی محرکه نظام بین‌المللی و هدف اصلی رفتار دولتهاست.^۲ اما چرا واقع‌گرایان این گونه می‌اندیشند؟ برای پاسخ به این پرسش باید به یک مفهوم محوری دیگر در تفکر رئالیستی اشاره شود. واقع‌گرایان بر این باورند که دولتها در یک نظام آنارشی گونه قرار گرفته‌اند. آنارشی بدین معناست که در نظام بین‌الملل هیچ گونه اقتدار مرکزی بالاتر از بقیه اقتدارها وجود ندارد تا دولتها زمانی که مورد تهدید واقع می‌شوند، بدان متوسل گردند. در نتیجه، دولتها باید نسبت به توزیع قدرت به ویژه قدرت نظامی در سطح بین‌الملل بسیار حساس باشند و بر مینا و مطابق با آن عمل نمایند، بدین شکل که در صورت امکان قدرت خویش را افزایش دهند و در صورت ضرورت در حفظ موازنه قوا بکوشند. واقع‌گرایان بر این باورند که دولتها هرگز نباید از تلاش برای افزایش قدرت خویش و همچنین در صورت لزوم، حفظ موازنه قوای بین‌المللی دست بردارند.^۳ از این رو، عدم وجود یک اقتدار مرکزی موجب می‌شود دولتها در صدد کسب قدرت بیشتر برآیند و

قدرت را تنها تکیه‌گاه قرار دهند. معمولاً این شرایط آنا‌رشی گونه موجب کاهش اعتماد در نظام بین الملل می‌شود. بدین ترتیب، دولتها در موقعیتی قرار می‌گیرند که تنها خود باید خود را حفظ کنند. در این موقعیت که آن را موقعیت خودیاری^(۱) نامیده‌اند، دولت به تنهایی حافظ امنیت خود می‌باشد.

در این گونه محیط آنا‌رشی گونه و بی‌اعتمادی، طبیعی است که منازعه امری دائمی بوده و هرگز نمی‌توان به طور کامل از آن خلاصی یافت. البته واقع‌گرایان بر این باورند که در عین حال می‌توان ساز و کاری را برای جلوگیری از منازعه و جنگ اندیشید. این ساز و کار با عنوان موازنه قوا تعریف شده است. موازنه قوا یعنی حالتی که در آن نوعی توزیع با ثبات قدرت حاصل می‌گردد. اما در این مورد که چه زمانی موازنه حاصل می‌شود و شرایط آن چیست، هیچ‌گونه اجماع نظری میان واقع‌گرایان وجود ندارد.^۴

خلاصه اینکه، واقع‌گرایان بر این باورند که منازعه ویژگی ذاتی روابط بین الملل است و دولتها تلاش می‌نمایند از طریق ساز و کار موازنه قوا تا آنجا که ممکن است از جنگ جلوگیری نمایند و موجب ثبات نظام بین الملل گردند. از دید این پارادایم دولتها به عنوان بازیگران عمده روابط بین الملل، به شکلی خردمندانه برای رسیدن به اهداف خود؛ یعنی کسب و افزایش قدرت تلاش می‌نمایند و اقدام برای منازعه یا همکاری نتیجه محاسبه خردمندانه دولتها در راستای منافعشان می‌باشد. واقع‌گرایی دیدگاهی است خردگرا، ماتریالیست و فایده‌گرا؛ زیرا بر این باور است که فواید و منافع مادی (عمدتاً در چارچوب پیشینه‌سازی قدرت) است که تعیین‌کننده رفتار دولتهاست و آنها بر اساس محاسبه هزینه-فایده رفتار می‌نمایند.^۵

پارادایم لیبرالیسم در نتیجه انتقادهای وارده به پارادایم واقع‌گرایی به شکلی عملی در روابط بین الملل از اواسط دهه ۱۹۶۰ ظاهر شد. این پارادایم در انتقاد به واقع‌گرایی، نخست به بازیگران دیگری غیر از دولتها که در صحنه بین الملل حایز اهمیت هستند، اشاره نمود. دوم اینکه، لیبرالها مدعی شدند که افزون بر قدرت و منافع، رفتار دولت تحت تأثیر ارزشها و

هنجارهای بین‌المللی چون حقوق بین‌الملل قرار دارد. سوم اینکه، منازعه و جنگ امری ذاتی در روابط بین‌الملل نبوده و امکان همکاری میان دولت‌ها وجود دارد، و بالاخره اینکه، هیچ‌گونه اولویت بندی میان موضوعات بین‌المللی وجود ندارد و همگی حایز اهمیت می‌باشند.^۶

بدین ترتیب واقع‌گرایان، دیدگاهی خوش‌بینانه نسبت به روابط بین‌الملل دارند و هر چند این واقعیت را که در روابط میان کشورها منازعه و جنگ وجود دارد، انکار نمی‌نمایند، اما بر این باورند که صلح و همکاری نیز وجود داشته و می‌تواند وجود داشته باشد. به عبارت دیگر، آنان چنین استدلال می‌نمایند که دولت‌ها دارای اهداف متعددی هستند که یکی از آنها هدف امنیتی است و از این رو لزومی ندارد که همیشه به دنبال منازعه باشند. مسئله اساسی در این پارادایم این است که تحت چه شرایطی منافع همکاری بر منافع منازعه غلبه می‌یابد. این‌گونه نیست که ساختار نظام بین‌الملل همیشه منجر به جنگ گردد؛ برخی مواقع ممکن است این ساختار بیشتر زمینه‌ساز منازعه، و برخی مواقع دیگر بیشتر زمینه‌ساز همکاری گردد. به طور کلی، می‌توان از بروز منازعه و جنگ جلوگیری نمود و زمینه‌های همکاری را تقویت کرد.^۷

لیبرالیسم در رشته بین‌الملل بر این باور است که به علت سه جریان عمده در عرصه بین‌المللی، کشورها به سمت همکاری بیشتر گام بر می‌دارند: نخست، روند وابستگی متقابل میان کشورها، به ویژه در عرصه‌های اقتصادی و تجاری است که موجب شده کشورها به سبب همکاری با یکدیگر فایده بیشتری ببرند و هم‌زمان دریابند که هزینه منازعه افزایش یافته است؛ دوم اینکه، وابستگی متقابل اقتصادی فزاینده موجب ظهور و ایجاد یک سلسله هنجارها، قواعد و نهادهای بین‌المللی می‌شود که برای ایجاد، تسهیل و همکاری میان کشورها به وجود می‌آیند. هر چند ممکن است این نهادها که به «رژیم‌های بین‌المللی» معروف گشته‌اند، به سبب برخی روابط قدرتی خاص؛ مانند، هژمونی آمریکا پس از جنگ جهانی دوم ایجاد شده باشند، اما پس از آن حیاتی مستقل پیدا می‌کنند و دولت‌ها برای رسیدن به اهداف ملی خود به آنها وابسته می‌شوند، و سوم اینکه، جریان دموکراسی شدن بین‌المللی که طی آن

حکومتها بیشتر دموکراتیک می شوند، موجب کاهش منازعه و افزایش همکاری می شود. لیبرالها بر این باورند که رژیمهای غیر دموکراتیک بیشتر از رژیمهای دموکراتیک مبادرت به جنگ می نمایند و از این رو، گسترش دموکراسی در دنیا موجب صلح گسترده تر خواهد شد.^۷ به طور خلاصه، لیبرالیسم بر این باور است که حداقل از ابتدای دهه ۱۹۷۰ به این سو، دگرگونی عظیمی در نظام بین الملل در حال وقوع بوده است. توسعه فزاینده اقتصادی و تکنولوژیک موجب افزایش وابستگی متقابل اقتصادی و تجاری میان دولتها شده است. وابستگی متقابل نیز موجب افزایش اندرکنشهای سیاسی و اجتماعی میان دولتها می شود و انگیزه ایجاد نهادهای بین المللی برای تنظیم روابط گسترده را در دولتها به وجود می آورد. رفته رفته گسترش این پیوندها و روابط موجب همسانی حکومتها؛ یعنی گسترش دموکراسی و در نهایت افزایش همکاری و صلح می شود.

واقع گرایی و لیبرالیسم (و همچنین دیدگاههای درون این دو پارادایم؛ یعنی نوواقع گرایی و نولیبرالیسم یا نهادگرایی نولیبرال) هر چند دارای تفاوتهای اساسی هستند، اما اشتراکات متعددی نیز دارند: نخست اینکه، هر دو پارادایم وجود آناشری بین المللی را مفروض می پندارند، هر چند ممکن است در مورد علت آن اختلاف نظر داشته باشند؛ دوم اینکه، هر دو پارادایم در نهایت دولتها را مهمترین بازیگر روابط بین الملل می دانند؛ هر چند لیبرالیسم به بازیگران دیگر چون شرکتهای چند ملیتی نیز اشاره می کند؛ سوم اینکه، در مورد ماهیت دولت نظریه ای ندارد. به عبارت دیگر، دولت برای آنها جعبه ای سیاه است که نیازی به گشودن و نظریه پردازی ندارد؛^۹ چهارم اینکه، هر دو پارادایم منافع و هویتهای دولتها را به عنوان مفاهیمی که مفروضند توضیح نمی دهند. از این رو، هر دو پارادایم چنین فرض می کنند که دولتها بازیگرانی خردمندند که صرفاً به دنبال بیشینه سازی مطلوبیتهای خود هستند. مطلوبیت یا فایده^(۱) از دید اینها صرفاً به دنبال جنبه مادی داشته و به اشکالی چون قدرت، امنیت و رفاه تعریف می شود. از این رو، هر دو پارادایم را می توان پارادایمهای نو فایده گرا^(۲) نامید؛ بدین معنا که روابط بین الملل را نتیجه اندرکنش دولتهایی می دانند که از

1. Utility
2. Neo-Utilitarian

تواناییهای خویش استفاده می‌برند تا ترجیحات عمدتاً مادی خویش را کسب نمایند.^{۱۰} از دید نگارنده، مهمترین شباهتهای دو پارادایم واقع‌گرایی و لیبرالیسم در روش‌شناسی و هستی‌شناسی آنهاست. هر دو پارادایم از لحاظ روش‌شناختی، فردگرا و از لحاظ هستی‌شناختی، عقل‌گرا و مادی‌گرا می‌باشند. بدین ترتیب، این دو پارادایم را می‌توان راسیونالیست (خردگرا) و ماتریالیست (ماده‌گرا) نام نهاد. این بدین معناست که انتخابهای دولتها به شکلی ثابت، خردمندانه و فایده‌انگارانه است. از این رو، ترجیحاً دولتها امری بیرونی یا مفروض در نظر گرفته می‌شوند که نیازی به تبیین ندارند. تنها ممکن است این ترجیحات یا انتخابهایی که براساس این ترجیحات صورت می‌گیرند، توسط ترتیبات نهادی تشویق یا تهدید می‌گردند؛ بنابراین، نهادها بر شکل‌گیری ترجیحات تأثیری ندارند.^{۱۱}

اما سازنده‌گرایان انتقاد خود از دو پارادایم واقع‌گرایی و لیبرالیسم را درست از همین جا آغاز می‌کنند. پارادایم سازنده‌گرایی دارای دو مفروض کاملاً متضاد با دو پارادایم دیگر است: نخست اینکه، سازنده‌گرایان بر این باورند که محیطی که در آن دولتها دست به کنش می‌زنند، هم مادی و هم اجتماعی است؛ و دوم اینکه، این محیط می‌تواند بر فهم دولتها از منافعشان تأثیرگذار باشد؛ یعنی در شکل‌دهی و ساخت‌بندی دولتها اثر گذارد. به عبارت دیگر، سازنده‌گرایان هر دو مفروض روش‌شناختی و هستی‌شناختی واقع‌گرایی و لیبرالیسم، یعنی فردگرایی روش‌شناختی و ماتریالیسم (فرد خردمند فایده‌انگار) را انکار می‌کنند.^{۱۲}

به طور خلاصه می‌توان گفت که ضدیت روش‌شناختی و هستی‌شناختی سازنده‌گرایی با دو پارادایم دیگر به دو اصل منجر می‌شود: نخست اینکه، ساختارهای تأثیرگذار بر رفتار دولتها عمدتاً ساختارهای اجتماعی یعنی ایده‌های مشترک هستند، نه نیروها و ساختارهای مادی و دوم اینکه، هویت و منافع کنشگران هدفمند به وسیله همین ایده‌های مشترک ساخت می‌یابند و از این رو، طبیعی و ثابت نیستند. بدین ترتیب، کلیه پدیده‌های اجتماعی را نمی‌توان در چارچوب کنشهای کارگزاران فردی دارای هدف (مادی) و ویژگیهای ثابت تبیین نمود. به عبارت دیگر، نمی‌توان سطح تحلیل ساختار را نادیده گرفت و آن را به سطح تحلیل کارگزار تقلیل داد. همچنین نمی‌توان ارزشها و هنجارها را در تعیین رفتارهای دولت نادیده انگاشت.^{۱۳}

در نتیجه، پارادایم سازنده‌گرایی با دو پارادایم واقع‌گرایی و لیبرالیسم، در تبیین رفتار دولتها تفاوت‌های اساسی دارد. از دیدگاه سازنده‌گرایان، رفتار دولتها به طور اساسی متأثر از فهم آنها از دنیای اطرافشان که صبغه اجتماعی دارد، می‌باشد. به عبارت دیگر، فهم دولت از اینکه دنیا چگونه است و چگونه باید باشد، بر رفتار آن دولت تأثیر می‌گذارد. سازنده‌گرایی مدعی است این فهم به نوبه خود متأثر از هویت و منافع دولتهاست. فهم دولتها که می‌توان آن را فرهنگ، منتالیت^(۱) یا گفتمان نامید، صرفاً بازتاب‌های ذهنی یک واقعیت مادی عینی نیست، بلکه از دل فرایندهای ارتباطی و اجتماعی مانند اجتماعی شدن، گفتگو و گاه اجبار بروز می‌کند. البته این امر بدین معنا نیست که واقعیت‌های مادی عینی تأثیر خود را از دست می‌دهند، بلکه بدین معناست که بین این واقعیت‌های مادی عینی و رفتار دولتها یک متغیر متداخل به نام لنزهای شناختی (هنجارها، ارزشها و فرهنگ) وجود دارد. پس همان گونه که الکساندر ونت تصریح نمود، آنا‌رشی چیزی است که دولتها می‌سازند.^{۱۴}

بنابراین، بر اساس پارادایم سازنده‌گرایی برای فهم اینکه چرا دولتها به منازعه با یکدیگر می‌پردازند یا اقدام به همکاری می‌نمایند، باید به بررسی این پرداخت که این دولتها چه تصویری از منافع و محیطی که در آن زندگی می‌کنند، دارند. چگونه این تصور تبدیل به خط مشی سیاسی و دفاعی می‌شود (در سیاست خارجی) و چگونه اندر کنش‌های دولتها شکل دهنده نتایج در روابط بین‌الملل هستند. ترکیبی از این تصورات و کنشها منجر به منازعه، و ترکیبی دیگر منجر به همکاری می‌شود.

روابط ایران و اسرائیل قبل و بعد از انقلاب اسلامی

برای اینکه به این پرسش پاسخ دهیم که کدام پارادایم بهتر می‌تواند سیاست خارجی ایران در دوران قبل از انقلاب اسلامی و پس از آن در مورد اسرائیل را تبیین نماید، لازم است مهمترین ویژگیهای روابط ایران و رژیم صهیونیستی را برشماریم. در این بخش با مروری بر روابط دو کشور در دو مقطع قبل از انقلاب اسلامی - از بدو تأسیس دولت اسرائیل در ۱۹۴۸ تا

1. Mentality

۱۹۷۸- و بعد از انقلاب اسلامی، اصول سیاست خارجی ایران را بررسی می‌نماییم.

ایران پهلوی دو سال پس از تشکیل رژیم صهیونیستی، یعنی در ۶ مارس ۱۹۵۰ (۱۳۲۸) اسفند ۱۳۲۸) این کشور را به شکل دوفاکتو به رسمیت شناخت. هر چند دولت مصدق در ۱۶ تیرماه ۱۳۳۰ تصمیم بر تعطیلی کنسولگری ایران در بیت المقدس گرفت و اعراب این تصمیم را به منظور باز پس گیری شناسایی دوفاکتو تلقی کردند، اما ظاهراً شناسایی دوفاکتو و مناسبات دو کشور در اواخر دهه ۵۰ میلادی شکل آشکارتری به خود گرفت و در واقع می‌توان گفت اتحاد استراتژیک دو کشور بر اساس دکترین پیرامونی بن‌گوریون شکل گرفت و تا سقوط حکومت پهلوی در سال ۱۹۷۸ (۱۳۵۷) ادامه داشت.

مناسبات دو کشور در عرصه امنیتی و اقتصادی حایز اهمیت بود. در عرصه امنیتی هر دو کشور می‌توانستند با ایجاد نوعی اتحاد، دشمنان مشترکشان، یعنی اعراب و شوروی، را از ایجاد تهدیدی جدی دور نگه دارند. اسرائیل با اتحاد با ایران، از یک سو می‌توانست از محاصره سیاسی منطقه‌ای خارج و با دیگر کشورها رابطه برقرار سازد و از سوی دیگر، کشورهای عربی را در محاصره کشورهای غیر عربی (نظیر ایران و ترکیه) قرار دهد. ایران نیز به سبب دشمنی اعراب، به ویژه مصر در دوران جمال عبدالناصر و عراق پس از کودتای ۱۹۵۸ با حکومت شاه، می‌توانست با برقراری رابطه با دشمن اصلی کشورهای عربی، امنیت خویش را تضمین نماید. تصادفی نبود که در اواسط دهه ۱۹۵۰ و اوایل ۱۹۶۰ میلادی در سایه بروز اختلاف میان شاه و جمال عبدالناصر، مناسبات ایران و اسرائیل بیش از پیش تقویت گردید. این امر موجب شد برخی چنین تصور نمایند که ایران به شکل دوزور و کامل اسرائیل را به رسمیت شناخته است.^{۱۵} افزون بر این، شاه ایران از طریق همکاریهای گسترده میان موساد و ساواک می‌توانست امنیت داخلی خویش را تضمین نماید.^{۱۶} همچنین همکاریهای نهایی میان ایران و اسرائیل افزایش یافت و اسرائیل به تسلیح شاه ایران مبادرت نمود.^{۱۷}

از لحاظ اقتصادی نیز روابط دو کشور حایز اهمیت بود. ایران منبع اصلی صادرات نفت به اسرائیل بود، به گونه‌ای که طی دو جنگ ۱۹۶۷ و ۱۹۷۳، ایران عمده‌ترین تأمین‌کننده نفت اسرائیل بود. ایران پهلوی بیش از ۹۰ درصد احتیاجات نفتی اسرائیل را تأمین

می کرد،^{۱۸} در مقابل، اسرائیل به صدور کالاهای صنعتی ساخت این کشور و نیز تسلیحات به ایران مبادرت می نمود. ایران همچنین در طرحهای کشاورزی و صنعتی خویش از اسرائیل استفاده می نمود. یکی از بزرگترین طرحهای کشاورزی که اسرائیلی ها نقشی فعال در راه اندازی و اداره آن به عهده داشتند، طرح کشت و صنعت قزوین بود. سرمایه داران اسرائیلی همچنین در تعدادی از بانکهای مختلط و شرکتهای تولیدی و خدماتی ایران سرمایه گذاری کرده بودند.^{۱۹}

پس از پیروزی انقلاب اسلامی، بلافاصله روابط ایران و رژیم صهیونیستی قطع شد و سفارت سابق این رژیم در اختیار فلسطینی ها (سازمان آزادی بخش فلسطین) قرار گرفت. بدیهی بود که انقلاب اسلامی که یکی از آرمانهای اصلی اش حمایت از مسلمانان جهان بود، مسئله فلسطین را در صدر اهداف خود قرار دهد. سیاست خارجی منطقه ای ایران در این زمان براساس مخالفتهای شعاری جدی علیه اسرائیل قرار گرفت. البته تا قبل از شروع جنگ تحمیلی، رابطه با سازمان آزادی بخش فلسطین و ضدیت با اسرائیل در یک مسیر قرار داشت، اما بعد از حمایت سازمان آزادی بخش فلسطین از عراق و عرب گرایی آن، مخالفت با اسرائیل با حمایت از آرمان فلسطینی ها و به رغم تنش در روابط ایران و ساف، توأم گردید.^{۲۰}

در این زمان، جهت گیری سیاست خارجی ایران در مورد اسرائیل به طور کامل دگرگون شد. به نظر می رسد در سالهای ابتدایی تشکیل جمهوری اسلامی ایران، رژیم صهیونیستی مایل به قطع رابطه با این کشور نبود. تعطیلی سفارت اسرائیل در تهران و پس گرفتن سفارت ایالات متحده در اولین اقدام برای اشغال آن در ۱۴ فوریه ۱۹۷۹ (۲۵ بهمن ۱۳۵۷)^{۲۱} موجب شد که اسرائیل احساس کند بازنده اصلی در انقلاب ایران است و خطر انزوای آن در منطقه خاورمیانه افزایش یافته است.

برخی بر این باور هستند که اسرائیل در این زمان به اتخاذ یک سیاست دو جنبه ای^(۱) پرداخت؛ یعنی از سویی به دنبال آن بود که به شکلی مخفیانه با ایران ارتباط برقرار نماید. برخی از نویسندگان بدون آنکه مدرکی ارائه دهند مدعی شده اند که اسرائیل نه تنها به روابط

مخفیانه خود با ایران ادامه داد بلکه به این کشور سلاح نیز می فروخت.^{۲۲} در این راستا، هیرش گودمن مدعی است که اسرائیل سه بار در سالهای ۸۰-۱۹۷۹، ۱۹۸۲ و ۸۶-۱۹۸۵ با جمهوری اسلامی قصد معامله مخفی تسلیحاتی داشته است.^{۲۳} شاید مهمترین دغدغه آنها در این زمان حضور نزدیک به ۸۰ هزار یهودی در ایران بود.^{۲۴} اما عواملی چون تصور اینکه جمهوری اسلامی دوام نیاورده و از بین خواهد رفت، تلاش برای ایجاد یک کودتای طرفدار غرب در ایران، برقراری رابطه با نیروهای ملی و محافظه کار، جلوگیری از لغزش ایران به دامن شوروی و آزادسازی آمریکایی های اسیر در لبنان نیز حایز اهمیت بودند.^{۲۵}

از سوی دیگر، اسرائیل به سبب عدم موفقیت در برقراری رابطه با ایران سعی می کرد تا این کشور را در عرصه منطقه ای و بین المللی منزوی سازد. برخی بر این باورند که حمله عراق به ایران با تحریک صهیونیست ها صورت گرفته است.^{۲۶} همچنین دشمنیهای مخفیانه دیگری نیز طی سالهای جنگ نسبت به ایران صورت گرفت،^{۲۷} اما درست پس از پایان اشغال کویت در بهار ۱۹۹۲ بود که اسرائیل به دشمنی علنی با ایران پرداخت و هدف خویش در نابودی جمهوری اسلامی را آشکار ساخت.^{۲۸} در حال حاضر، سیاست خارجی اسرائیل در مورد ایران به طور عمده بر محور ایجاد ائتلافی بر ضد این کشور است و حتی حاضر به ایجاد جنگ علیه ایران نیز می باشد.^{۲۹}

ژئوپولیتیک و مطالعات فرهنگی

تبیین نظری سیاست خارجی ایران نسبت به اسرائیل

در این بخش، پرسش اصلی این است که کدام نظریه همکاری و منازعه بهتر می تواند وضعیت میان ایران و اسرائیل را تبیین نماید. هر یک از سه پارادایم واقع گرایی، لیبرالیسم و سازندگی به جنبه هایی از روابط بین الملل، به ویژه مسئله منازعه و همکاری می پردازد. هم زمان، هر یک موجب می شوند که ما جنبه هایی از روابط بین الملل و برخی عوامل را که در رفتار دولتها دارای نقش مهم هستند، نادیده انگاریم.

همان گونه که بیان شد، واقع گرایی و لیبرالیسم هر چند دارای تفاوت های اساسی هستند، اما در خردگرایی و مادی گرایی مشترکند. این دو پارادایم دولتها را بازیگرانی خردمند

فرض می‌کنند که برای بیشینه‌سازی منافع مادی خویش تلاش می‌نمایند. سائق اصلی رفتار دولتها منافع مادی در قالب قدرت، امنیت و رفاه می‌باشد. بدین ترتیب، دولتها بازیگرانی نتیجه‌گرا^(۱) هستند، یعنی به محاسبه اهداف - وسایل می‌پردازند و در نهایت، بهترین و مطلوبترین گزینه‌ها را برمی‌گزینند. از دید این دو پارادایم، هنجارها نقش اساسی در تعیین رفتار دولتها ندارند و اگر هم حایز اهمیت باشند، به تبع منافع دولتهاست. به عبارت دیگر، از دید واقع‌گرایان هنجارها صرفاً زمانی بر رفتار دولت تأثیر می‌گذارند که پشتوانه قدرت داشته باشند. اطاعت از هنجارها به این دلیل است که یک قدرت بزرگ، پشتیبان و اعمال‌کننده آنهاست، یا اینکه دولتهای ضعیف از بیم مجازاتهای بعدی از هنجارها اطاعت می‌نمایند.^(۲) از دید لیبرالها نیز هنجارها چون در راستای منافع دولتها و تقویت‌کننده آن هستند، مورد اطاعت قرار می‌گیرند.

روابط ایران پهلوی و اسراییل (۱۹۷۸ - ۱۹۴۸) در چارچوب پارادایم واقع‌گرایی به طور عام، و نظریه اتحادیه بین‌المللی^(۳) به طور خاص قابل فهم است. اتحاد شکل ویژه‌ای از همکاری سیاسی بین‌المللی است که متمایز از اتفاق^(۳) و ائتلاف^(۴) می‌باشد؛ هر چند هر سه مفهوم در ادبیات روابط بین‌الملل به جای یکدیگر به کار می‌روند. برای جلوگیری از اطاله کلام، صرفاً به تعریف جرج مادلسکی از مفهوم اتحاد می‌پردازیم. از دید او، اتحادیه دارای سه ویژگی است که عبارت است از: ۱. کیفیت سیاسی؛ ۲. مشخص بودن؛ و ۳. کیفیت خاص گرا. کیفیت سیاسی بدین معناست که «اتحاد یک پدیده سیاست بین‌الملل است متمایز از همکاری که ممکن است بر سر موضوعات اقتصادی و عملی نیز اتفاق افتد.» مشخص بودن یعنی اینکه «اتحاد یک مبادله یا توافق برای دستیابی به یک هدف مشخص است.» و در نهایت، خاص گرا بودن یعنی اینکه اتحاد به نوعی رابطه اشاره دارد که «گستره‌ای خاص (در مقابل عام و یونیورسال) دارد که در آن همکاری به سبب ضدیت نسبت به یک کشور ثالث ایجاد می‌شود.»^(۳) تفاوت عمده اتحاد و اتفاق از دید مادلسکی این است که اتحاد به

1. Consequentialist
2. International Alliances
3. Alignment
4. Coalition

جنبه‌هایی از همکاری اشاره دارد که مربوط به مقابله با تهدید نظامی است. همان گونه که وی می‌گوید: «از لحاظ مفهومی، اتحادها اشاره به جنگ دارند، در حالی که اتفاقاتها این گونه نیستند.»^{۳۲}

حال یک پرسش عمده این است که چرا اتحادها شکل می‌گیرند. سه نظریه حایز اهمیت هستند. در نظریه موازنه قوا، ملت‌ها نیروهای خود را کنار هم می‌گذارند تا به تواناییهای لازم برای کسب اهداف سیاست خارجی دست یابند. یکی از مهمترین انگیزه‌های شکل‌گیری اتحادیه‌ها، جلوگیری از دست‌یابی یک کشور یا مجموعه‌ای از کشورها به موقعیت مسلط می‌باشد. بدین ترتیب، اتحاد ربطی به ویژگی‌های ملی کشورها ندارد و مربوط به نظام بین‌الملل است.^{۳۳}

نظریه موازنه تهدید^(۱) که به وسیله والت مطرح شده، به بازنگری نظریه موازنه قوا می‌پردازد. او نشان می‌دهد که دولت‌ها در مقابل تهدید دولتهایی که منشأ بیشترین تهدید هستند، متحد می‌شوند. بنابراین، نظریه موازنه بر توزیع تهدید در یک نظام بین‌المللی (جهانی یا منطقه‌ای) تأکید می‌نماید. بر اساس این نظریه، دولتهایی که با یک تهدید یا تهدیدهای مشترک مواجه هستند، با یکدیگر متحد می‌شوند. پس در مطالعه اتحادها باید به دنبال یک دشمن مشترک گشت.^{۳۴}

نظریه موازنه همه‌جانبه^(۲) با اشاره به نقص نظریه‌های موازنه قوا و موازنه تهدید که به طور عمده منشأ تواناییها یا تهدیدها را خارج از مرزهای یک دولت می‌دانند، بر این باور است که به ویژه در جهان سوم، منشأ تهدید از داخل کشور است. این نظریه علاوه بر تهدیدهای خارجی به تهدیدهای درون دولت نیز توجه دارد. بنابراین، برخی اتحادها صرفاً به دلیل وجود تهدیدهای داخلی برای دولت جهان سوم به وجود می‌آیند و از این رو، دولتهای جهان سوم برای حفظ خود در قدرت با دولتهای دیگر متحد می‌شوند.^{۳۵}

با توجه به این نظریه‌ها می‌توان نتیجه‌گیری کرد که برای فهم ریشه‌های اتحاد ایران

1. Balance of Threat
2. Omnibalancing

پهلوی و اسرائیل، دو عامل وجود تهدید مشترک، خارجی و فرصت برای کسب امتیاز حایز اهمیت بوده است. دشمن مشترک، یعنی شوروی و رادیکالیسم عربی از مهمترین ریشه های این مناسبات بوده است. همچنین استفاده از فرصت برای هر یک از طرفین در زمینه های مختلف سیاسی، اقتصادی، امنیتی و نظامی اهمیت زیادی داشته است. در این مناسبات کسب منافع مادی نقش اصلی داشته و طرفین با مخفی نگه داشتن مناسبات، کسب منافع مادی عینی و آنی را در نظر داشته اند.

بدین ترتیب، برای فهم سیاست خارجی ایران پهلوی نسبت به اسرائیل به طور خاص، و منطقه خاورمیانه به طور عام، پارادایمهای راسیونالیست - ماتریالیست مساعدت بیشتری می نمایند. رفتار دولت پهلوی دوم نسبت به کشورهای منطقه، به ویژه اسرائیل، را می توان از منظر منافع مادی ملی مورد بررسی قرار داد. این رفتار صرفاً در چارچوب محاسبه سود-زبان و اهداف - ابزار برای بیشینه سازی فایده ها و مطلوبیتهای مادی قابل درک است. واقعیتها و محیط ژئوپلیتیک ایران، تأثیر تعیین کننده ای بر سیاست خارجی ایران پهلوی داشته است.

اما نظریه واقع گرایی و یا حتی لیبرالیسم نمی تواند قطع روابط ایران و اسرائیل را پس از پیروزی انقلاب اسلامی تبیین نماید. با فروپاشی نظام شاهنشاهی و استقرار جمهوری اسلامی در ایران، شعارهای انقلابی و اسلامی که به دلیل سیاستهای شاه در داخل و خارج منطقه بود، طرح گردید، همچنین شعارهایی برای اقدام عملی بر ضد اسرائیل صادر شد و شعار آزادی قدس به شکل شعاری محوری در سیاست خارجی ایران در آمد. در مجموع، سیاست خارجی جمهوری اسلامی در منطقه و به ویژه در مورد اسرائیل، جدا از ملاحظات ژئوپلیتیک و با ملاحظات دینی، انقلابی و ایدئولوژیک طراحی گردید. اما چگونه می توان این تغییر را تبیین نمود. برای فهم این مسئله ابتدا باید قدری تفصیلی تر در مورد نظریه سازنده گرایی در روابط بین الملل بحث نماییم. همان گونه که قبلاً گفته شد، باید به فهم اینکه دولتها چه تصویری از منافع خویش و محیط اطرافشان دارند، پرداخت. از دید سازنده گرایان، هنجارها هستند که دولتها را ساخت می دهند و موجب می شوند آنها فهمی از منافعشان به دست آورند.^{۳۶} به عبارت دیگر، هنجارها سازنده هویت و منافع دولتها هستند. بدین ترتیب،

هویت و منافع دولت‌ها یک برساخته اجتماعی^(۱) است که بر رفتار آنها تأثیر تعیین کننده‌ای دارد.^{۳۷}

قبل از توضیح نحوه تأثیر هنجارها بر رفتار دولت‌ها باید تعریفی از هنجارها و هویت ارایه دهیم. هنجارها عبارتند از «توقعات جمعی در مورد رفتار مناسب برای یک بازیگر با یک هویت فرضی».^{۳۸} به عبارت دیگر، از کنشهای کارگزاران (دولتها در اینجا) می‌توان دریافت که کنشها توسط قواعدی هدایت می‌شوند و دارای منطق «مناسب بودن»^(۲) می‌باشند. قاعده همراه با مناسب بودن دو بخش هنجار را تشکیل می‌دهند.^{۳۹} هنجارهایی که در محیط داخلی یا بین المللی دولت‌ها وجود دارند، شکل دهنده هویت و منافع آنها می‌باشند. هویت اشاره دارد به تصورات یک بازیگر (فرد یا دولت) از فردیت و تمایز خود^(۳) که طی زمان از طریق ارتباط با دیگران شکل می‌گیرد. از این رو، مفهوم هویت اشاره دارد به تصورات از خود و دیگری که متقابلاً ساخته می‌شود و تداوم می‌یابد.^{۴۰}

هنجارها به دو شیوه بر رفتار کارگزاران (دولتها یا افراد) تأثیر می‌گذارد: نخست، هنجارها مانند قواعدی عمل می‌کنند که هویت را تعیین می‌کنند یا ساخت می‌دهند؛ در حالت دوم، هنجارها نقش تنظیم کننده رفتار کارگزاران را ایفا می‌کنند. پس هنجارها تأثیر تکوینی و تنظیمی بر رفتارهای کارگزاران دارند. تأثیر تکوینی، تأثیری سازنده است، اما تأثیر تنظیمی تأثیری علی می‌باشد. تأثیر تکوینی بدین معناست که چگونه ویژگیهای «الف»، سازنده آن چیزی که «ب» هست می‌باشد. اما تأثیر تنظیمی و علی بدین معناست که دگرگونی در وضعیت «ب» نتیجه دگرگونی در وضعیت «الف» است که مستقل از «ب» وجود دارد. با ذکر دو مثال می‌توان به توضیح بیشتر این مطلب پرداخت. مثال اول در مورد رابطه مولا و عبد است. ساختار رابطه مولا-عبد علت شورش عبد است، زمانی که مولا به شکلی افراطی از او سوء استفاده کند. پس در اینجا ساختار رابطه مولا-عبد علت شورش است، اما این ساختار از طریق تعیین اولیه عبد به عنوان ملک مولا، سازنده و تکوین دهنده عبد به عنوان عبد و شورش او به عنوان شورش است.^{۴۱}

1. Social Construct
2. Appropriateness
3. Selfhood

مثال دوم، در مورد قواعد راهنمایی و رانندگی و قواعد بازی شطرنج است. در راهنمایی و رانندگی، هنجارها نقش قواعد تنظیمی دارند، بدین شکل که برای جلوگیری از ترافیک و برخورد اتومبیلها و هرج و مرج، قانون گذار، قواعد راهنمایی و رانندگی را تنظیم نموده است. پس قاعده مربوط به اینکه در کدام سمت جاده حرکت کنیم، یک قاعده تنظیمی است؛ یعنی این قاعده به تنظیم یک وضعیتی که از قبل وجود داشته می‌پردازد. اما در یک بازی شطرنج این گونه نیست. همان گونه که سیرل بیان می‌کند: «این گونه نیست که بازیگران زیادی وجود داشته‌اند که مهره‌های چوبی را روی صفحه شطرنج حرکت می‌دادند، لذا برای جلوگیری از تصادم میان آنها و ایجاد ترافیک، می‌بایستی این فعالیت را تنظیم می‌کردیم. برعکس، قواعد شطرنج امکان بازی را ایجاد می‌کنند. این قواعد سازنده بازی شطرنج هستند، بدین شکل که بازی شطرنج تا حدی با عمل بر طبق قواعد، تکوین یافته است.»^{۴۲} بدین ترتیب، قواعد سازنده یا تکوینی علت وضعیت نیستند، بلکه تعیین کننده مجموعه‌ای از اعمالی هستند که بازی شطرنج را می‌سازند.^{۴۳} در اینجا نکته مهم این است که در مورد هنجارهای تنظیمی می‌توان فرض کرد که آن رابطه ساختاری قبل از خود هنجار وجود داشته باشد؛ برای نمونه، رابطه ساختاری مولا-عبد منوط به وجود قاعده «مولا نباید از عبد سوء استفاده مفرط نماید» نیست و می‌تواند قبل از تأسیس این قاعده وجود داشته باشد، اما هنجارهای سازنده نمی‌توانند قبل از وجود رابطه ساختاری مولا-عبد وجود داشته باشند، بلکه وجود آنها و وجود رابطه ساختاری مولا-عبد متقابلاً در هم تنیده و سازنده یکدیگر است. همچنین در مورد قواعد راهنمایی و رانندگی می‌توان تصور کرد که عمل رانندگی اتومبیل قبل از قاعده‌ای که می‌گوید «از سمت راست جاده حرکت کنید»، وجود داشته باشد، اما نمی‌توان تصور کرد که بدون قواعد سازنده بازی شطرنج، به این بازی پرداخت.

پارادایمهای واقع‌گرایی و لیبرالیسم هر چند به قواعد تنظیمی توجه دارند، اما توجهی به قواعد تکوینی (و سازنده) ندارند. این قواعد نیز به طور مسلم بر رفتار دولتها تأثیر بسزایی دارند. از این رو، منازعه و همکاری در روابط بین الملل صرفاً محدود به یافتن علل ساختاری مادی یا هنجارهای تنظیمی نمی‌شود، بلکه باید به هنجارهای تکوینی نیز توجه نمود. این

هنجارها همان گونه که گفتیم، عبارتند از: فهم جمعی که از بازیگران (در اینجا دولتها) توقع نوعی رفتار مناسب را دارند.^{۴۴} بدین ترتیب، سازنده گرایان نقش اصلی تأثیر گذاری بر رفتار دولتها را برای هنجارها قایل می باشند.

سیاست خارجی جمهوری اسلامی نسبت به رژیم صهیونیستی در این چارچوب بیشتر قابل فهم می گردد. جمهوری اسلامی ایران بدون در نظر گرفتن شرایط ژئوپلیتیک به قطع رابطه با رژیم صهیونیستی پرداخت و خط مشی ای را در خاورمیانه در پیش گرفت که در قالب پارادایمهای راسیونالیست-ماتریالیست قابل فهم نبود. پارادایم سازنده گرای قدرت تبیینی بیشتری در این مورد دارد. براساس این پارادایم، عامل تعیین کننده رفتار جمهوری اسلامی ایران نسبت به اسرائیل، فاکتورهای عینی مادی نبود، بلکه هنجارهایی بود که تأثیر مستقیم بر منافع و هویت ایران اسلامی گذاشته بود.

یکی از «دگرهای» عمده جمهوری اسلامی ایران که شکل دهنده هویت آن بود، همین ضدیت با رژیم صهیونیستی بود. به عبارت دیگر، اسلامیت نظام اسلامی با ضدیت با اسرائیل (و همچنین آمریکا) تعریف شده بود. رهبران انقلاب اسلامی مدعی بودند که صهیونیسم همراه با امپریالیسم بر ضد اسلام توطئه می نمایند؛ اسلامی که مظهرش جمهوری اسلامی ایران بود. برای فهم این نکته، اشاره به برخی سخنان حضرت امام خمینی (ره) خالی از فایده نیست. امام در پیامها و سخنرانیهای خویش به وضوح این مسئله را نشان داده اند؛ هشدار نسبت به خطر صهیونیسم بین الملل برای اسلام و انقلاب اسلامی، اسلام زدایی توسط اسرائیل، دشمنی اسرائیل با اساس اسلام، خطر اسرائیل برای همه خاورمیانه و سرزمینهای اسلامی، مقاصد شوم اسرائیل برای حکومت بر کشورهای مسلمین از نیل تا فرات، لا مذهب بودن صهیونیست ها، حمایت استعمارگران از اسرائیل، حمایت آمریکا از شاه و اسرائیل و غیره همگی نشان دهنده فهمی است که جمهوری اسلامی ایران از خویش و رفتار مناسبی که باید انجام دهد، دارا بوده و می باشد.^{۴۵}

قطع رابطه ایران با اسرائیل بلافاصله پس از بازگشت امام از پاریس به تهران، بازگشایی سفارت فلسطین در ایران، انتقاد شدید نسبت به فرار داد صلح کمپ دبوید میان مصر و

اسرائیل و قطع رابطه با کشور مصر، اعلام اینکه هدف اصلی ایران پس از شکست عراق آزادسازی قدس است، مخالفت با هرگونه سازش میان اعراب و اسرائیل و همچنین آرزوی نابودی رژیم صهیونیستی، همگی نشان دهنده تصویری است که جمهوری اسلامی از خود و اقدامات مناسبی که باید انجام دهد، داشت. با توجه به این نحوه فهم از خود، می توان سیاست خارجی جمهوری اسلامی نسبت به اسرائیل را بهتر درک کرد. جمهوری اسلامی مانند هر حکومت دیگری دارای یک کد اجتماعی^(۱) است که هویت خاصش را نشان می دهد و کنشهای سیاسی اش را تقویت می نماید. این کد اجتماعی که نشان دهنده ترجیحات ارزشی حکومت است، موجب می شود تا اقدام به کنشهایی خاص نماید. بنابراین، کنشهای جمهوری اسلامی نسبت به اسرائیل یا سیاست خارجی اش در راستای پیشینه سازی ترکیبی از این ارزشها و ترجیحات ارزشی قرار می گیرد. در این راستا، سیاست خارجی دیگر به معنای استراتژیایی برای هدایت کنشهای دولت در جهت پیشینه سازی مادیات صرف نیست، بلکه تلاشی است برای کسب آنچه که در عرصه جهانی خوب می پندارد.^{۴۶}

بدیهی است که یکی از امور اساسی که جزیی از هویت جمهوری اسلامی ایران است و طبعاً آن را خوب می پندارد و درصدد تقویت آن بر می آید، حمایت از فلسطین و مخالفت با اسرائیل است. این ارزش در رقابت با ارزشهای دولتهای دیگر قرار می گیرد. به طور کلی می توان گفت همه دولتها دارای ارزشهایی هستند که در عرصه بین المللی به رقابت می پردازند. از این رو، سیاست بین الملل به یک عرصه رقابت ارزشها می ماند که در آن حرکتهای کمتر توسط شرایط عینی و مادی محیطی و بیشتر توسط داوریهای فردی دولتها درباره آن شرایط تعیین می شوند. در این محیط این تصورات و پندارهای دولتها از اینکه سره و ناسره چیست، می باشد که شکل دهنده کنشهایشان است.

نتیجه گیری

برخی بر این باورند که سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران به طور عام، و در ارتباط

با اسرائیل به طور خاص، در راستای منافع ملی این کشور نبوده است. این دیدگاه عمدتاً بر اساس پارادایمهای راسیونالیست-ماتریالیست قرار دارد که منافع ملی را صرفاً در چارچوب بیشینه سازی سود مادی دولت قلمداد می نماید. بر مبنای این پارادایمها، سیاست خارجی شاه و برقراری رابطه با اسرائیل دقیقاً در راستای منافع ملی کشور بود. هم وجود دشمن مشترک خارجی و هم تهدیدهای داخلی نسبت به رژیم شاه موجب شد که دولت ایران به تحکیم روابط خود با اسرائیل بپردازد. اسرائیل نه تنها می توانست در مقابله با این تهدیدها دولت پهلوی را یاری رساند، بلکه می توانست با استفاده از لابی قدرتمند یهود در ایالات متحده، زمینه های حمایت این کشور از ایران پهلوی را فراهم سازد؛ امری که در دیدگاه شاه از اهمیتی فوق العاده برخوردار بود.

با وجود اهمیت مفهوم منافع ملی از دید پارادایمهای راسیونالیست-ماتریالیست، باید خاطر نشان ساخت که در چارچوب این پارادایمها نیز باز منفعت ملی و منافع ملی مفهومی توسعه نیافته و مهم است. هیچیک از اندیشمندان روابط بین الملل به تعریفی از منافع ملی دست نیافته اند و هیچ گونه اجماعی در این مورد وجود ندارد. برخی همچون واقع گرایان، به طور عمده منافع ملی را در قالب امنیت ملی و بیشینه سازی قدرت تعریف کرده اند. این در حالی است که گروه دیگر همچون لیبرالها افزون بر اینها به جنبه های ارزشی و هنجارهای منفعت ملی نیز توجه دارند. بدین ترتیب، چگونه می توان به استدلال با استفاده از مفهومی پرداخت که از ابهام رنج می برد.^{۴۷} حال حتی اگر این ابهام مفهومی را نیز نادیده انگاریم، هیچ دلیلی وجود ندارد که منفعت ملی را در حصار تنگ مادیات محصور نماییم. منفعت آن چیزی است که دولت آن را خوب می پندارد. سیاست خارجی دولتها- که البته باید هدفمند باشد- بر مبنای داوریهای ارزشی است که آنها از آنچه در محیط بین المللی می گذرد، دارند. منفعت ملی به معنای هدف عمومی، دراز مدت و دایمی که دولت در راستای آن عمل می کند، بر مبنای آگاهی اجتماعی دولت است و ریشه در هویت فرهنگی مردم دارد. بدین ترتیب، منفعت ملی همان کاربرد ارزشهای دولت در عرصه سیاست جهانی است. اگر این گونه به منافع ملی نگاه کنیم، بهتر می توانیم سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران را در ارتباط با رژیم غاصب صهیونیستی درک کنیم. □

پاورقیها:

1. Hans Morgenthau, *Politics Among Nations*, New York: Knopf, 1985.
۲. قدرت هم به معنای نفوذ و هم به معنای توانایی به کار رفته است، بنگرید به:
Joshua Goldstein, *International Relations*, New York: Longman, 1999, pp. 55-57.
۳. برای نمونه بنگرید به:
R. Viotti and M. Kauppi, *International Relations Theory*, London: MacMillan, 1987, Chapter 2.
4. Tim Dunne and B. Schmidt, "Realism" in *The Globalization of World Politics*, Edited by John Baylis and Steve Smith, Oxford: Oxford University Press, 2001, pp. 141-161.
۵. در مورد راسیونالیست و ماتریالیست بودن واقع گرایی، بنگرید به:
John Ruggie, *Constructing the World Polity*, London: Routledge, 1998, Introduction.
۶. برای مروری بسیار خوب از لیبرالیسم، بنگرید به:
Tim Dunne, "Liberalism," in *The Globalization of World Politics*, pp. 162-181.
7. Kenneth Oye, "Explaining Cooperation Under Anarchy: Hypotheses and Strategies," in *Cooperation Under Anarchy*, Edited by K. Oye, Princeton University Press, 1988.
۸. بنگرید به: امیر محمد حاجی یوسفی، «جهانی شدن اقتصاد، بین المللی شدن دولت و همکاری منطقه ای در خلیج فارس»، آرایه شده به یازدهمین سمینار خلیج فارس، دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی، ۱۸ و ۱۹ دی ۱۳۷۹.
۹. بنگرید به: امیر محمد حاجی یوسفی، «مفهوم سازیهای مختلف دولت در نظریه روابط بین الملل با تأکید بر دیدگاه رابرت کاکس»، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، مهر و آبان ۱۳۷۸.
10. John Ruggie, op.cit.
۱۱. برای این نکته، بنگرید به:
William Tabb, *Reconstructing Political Economy*, London: Routledge, 1999.
12. Jeffrey Checkel, "The Constructivist Turn in International Relations Theory," *World Politics*, Vol. 50, No. 2, 1998, pp. 325-26.
13. Alexander Wendt, "The Agent-Structure Problem in International Relations Theory," *International Organization*, Vol. 41, Summer 1987.
14. A. Wendt, "Anarchy is What States make of it: The Social Construction of Power Politics," *International Organization*, Vol. 46, No. 2, 1992.
۱۵. بنگرید به: سعد البزاز، العنبر: اسرائیل و حرب الخلیج [فارسی]، التفقیت و الطوبیق، لندن: مرکز العالم للدراسات والنشر، ۱۹۸۷، صص ۶۰-۴۵.
۱۶. در مورد این همکاریها، بنگرید به: مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، ظهور و سقوط پهلوی، خاطرات ارتشبد حسین فردوست، ج ۲، تهران، انتشارات اطلاعات، ۱۳۷۰، صص ۱۳۰-۱۲۴.
۱۷. بنگرید به: صفا الدین تریایان، سراب یک ژنرال، تهران: مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، ۱۳۷۷.
۱۸. سعد البزاز، همان، ص ۴۹.
۱۹. برای اطلاعات بیشتر در این زمینه بنگرید به: علیرضا ازغندی، تاریخ روابط خارجی ایران: تهران: قومس،

- ۱۳۷۶، ص ۴۱۸؛ شمس‌الدین رحمانی، جنایت جهانی، تهران: پیام‌نور، ۱۳۶۹، ص ۵۸-۶۱ و
 Robert Reppa, *Israel and Iran*, New York: Praeger, 1974.
۲۰. برای نمونه، بنگرید به: انوشیروان احتشامی، سیاست خارجی ایران در دوران سازندگی، ترجمه
 ابراهیم متقی و زهره پوستین‌چی، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۸، ص ۶۵-۸۲.
۲۱. یک روز پس از حمله اول به سفارت آمریکا، حمله‌ای به سفارت اسرائیل در تهران صورت گرفت که مورد
 استقبال مقامات جمهوری اسلامی قرار گرفت و بلافاصله سفارت به ساف تحویل داده شد، اما حمله‌کنندگان به
 سفارت آمریکا دستگیر شدند که این امر هشدار برای اسرائیل بود. بنگرید به:
- H. Paolucci, *Iran, Israel and the United States*, New York: Griffon House, 1991, pp.
 213-215.
۲۲. برای نمونه، بنگرید به: سعد البزازی، همان، ص ۵۸-۵۲. در مورد ادعاهای مربوط به فروش تسلیحات
 اسرائیلی به جمهوری اسلامی، بنگرید به:
- Aaron Klieman, *Israel's Global Reach: Arms as Diplomacy*, Tel Aviv: Tel Aviv
 University, 1985; and Gregory Mahler (ed.), *Israel after Begin*, New York: State
 University of New York, 1990.
23. Hirsh Goodman, *Jerusalem Post*, November 1986, quoted in Henry Paolucci,
 op.cit., p. 33.
24. Henry Paolucci, op.cit., pp. 20-21 and 32-33.
۲۵. بنگرید به:
- G. Mahler, op.cit., p. 151.
۲۶. بنگرید به: محمود طلوعی، آفت جهانی، تهران: انتشارات هفته، ۱۳۶۶، ص ۱۴۷-۱۴۶.
۲۷. برای نمونه، بنگرید به: مهدی رضوی، نیرنگ‌سازی صهیونیسم: خطوط کلی توطئه انزوای جمهوری
 اسلامی ایران، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۹، فصل ۳.
28. Israel Shahak, *Open Secrets: Israeli Nuclear and Foreign Policies*, London:
 Pluto Press, 1997, p. 54.
29. Ibid., p. 3.
30. S. Krasner, *International Regimes*, Cornell University Press, 1983.
31. George Modelski, "The Study of Alliances: A Review," in *Alliance in
 International Politics*, Edited by J. Friedman et al., Boston: Allyn and Bancan Inc.,
 1970, pp. 68-69.
32. Ibid., p. 70.
33. H. Morgenthau, "Alliances" in Friedman et al., *Alliance*, p. 80.
34. Stephen Walt, *The Origins of Alliances*, Ithaca: Cornell University Press, 1987.
35. Steven David, "Explaining Third World Alignment," *World Politics*, Vol. 42,
 No. 2, 1991, p. 233.
۳۶. بنگرید به:
- A. Wendt, *Social Theory of International Politics*, Cambridge: Cambridge
 University Press, 1999.
۳۷. برای تأثیر هنجارها بر رفتار و خط‌مشی امنیت ملی کشورها، بنگرید به:

Peter Katzenstein, ed., *The Culture of National Security: Norms and Identity in World Politics*, New York: Columbia University Press, 1996.

38. R. Jepperson et al., "Norms, Identity, and Culture in National Security," in p. Katzenstein (ed.), op.cit., p. 54.

۳۹. برای تعریف کامل هنجار، بنگرید به:

H. Boekle et al., "Norms and Foreign Policy: Constructivist Foreign Policy Theory," Center for International Relations, Peace and Conflict Studies, Institute for Political Science, University of Tubingen, 1999.

40. R. Jepperson, op.cit., p. 59.

41. A. Wendt, *Social Theory of International Politics*, p. 165.

42. J. Searle, *The Construction of Social Reality*, New York: Free Press, 1995, p. 28.

۴۳. مثال قواعد راهنمایی و رواندگی و بازی شطرنج را از منبع ذیل اخذ کرده ام:

J. Ruggie, op.cit., p. 22.

۴۴. باید توجه داشت که هرچند واقع‌گرایان قایل به این هستند که هنجارها قدرت علی ندارند، اما لیبرالها برای هنجارها اهمیت زیادی در برخی موضوعات بین‌المللی قایل هستند. با این حال، لیبرالها هنجارها را روبنایی می‌دانند که بر یک پایه مادی بنا شده است. به عبارت دیگر، هنجارها نقش تنظیمی دارند که به دولت‌ها کمک می‌کنند تا مطلوبیت خویش را بیشینه سازند. برای نمونه بنگرید به:

Stephen Krasner, op.cit.

۴۵. بنگرید به: فلسطین از دیدگاه امام خمینی، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۸.

۴۶. این تعریف را از منبع زیر اخذ کرده‌ام:

Charles Lerche and Abdul Said, *Concepts of International Politics in Global Perspective*, Englewood Cliffs: Prentice-Hall Inc., 1979, p. 22.

۴۷. بنگرید به: دیوید کلینتون، دو رویه منفعت‌مندی، ترجمه اصغر افتخاری، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۷۹.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی